

پیش‌خوان

«انقلاب اسلامی در شیراز» در آیینه یک اثر نوانتشار

شهید محراب در مصاف با جشن بی‌هنری!

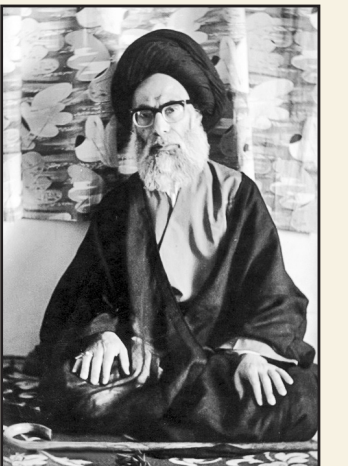
■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینکه در معرفی آن سخن می‌رود،همانگونه که از نام آن پیداست، به بازخوانی «انقلاب اسلامی در شیراز» پرداخته است. این پژوهش از سوی منصور نصیری طیبی انجام شده

و مرکز اسناد انقلاب اسلامی به انتشار آن همت گماشته است. تارناما ناشر در معرفی این کتاب، نکات بی آمده را نگاهشته است: «برداشتن به تاریخ منطقه‌های انقلاب اسلامی با ناگاهی زرف، بازتاب فعالیت و تلاش‌های اسلامی و انقلابی مردم منطقه خاصی از کشور می‌باشد. تاریخ منطقه‌ای بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ‌نگاری کلان انقلاب اسلامی به حساب می‌آید که تدوین آن یکی از اولویت‌های مرکز اسناد انقلاب اسلامی است. در این راستا برای ثبت و ضبط رشادت‌ها، مبارزات و مجاهدت‌های بی‌مان مردم مسلمان و انقلابی خطه شیراز در تکوین انقلاب اسلامی، کتاب حاضر تألیف و منتشر شده است. شیراز از جمله شهرهای ایران است که مردم ولایتمدار آن از شروع نهضت اسلامی حضرت امام (ره) تا به نمر رسیدن آن، به رهبری عالمان متعهد و مبارز دینی از جمله مرحوم آیت‌الله محلاتی و شهید آیت‌الله دستغیب به ایفای نقش پرداخته و در طول تاریخ، همواره در صف نخستین مبارزه علیه استبداد و استعمار در کنار روحانیت بوده‌اند که همراهی آنها با عالم مبارز آیت‌الله علی‌اکبر فال‌اسبری در مواجهه با واقعۀ روزی یکی از این نمونه‌ها می‌باشد. در انقلاب اسلامی نیز شیراز به دلیل فعالیت‌های گسترده مردم خداجوی آن دیار علیه حکومت طاغوت مستوجب حکومت نظامی شد…»

«انقلاب اسلامی در شیراز» در بخشی از خود واکنش زنده‌یادان آیت‌الله شیخ‌به‌الدین محلاتی و آیت‌الله



شهید آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب شیرازی را اینگونه روایت کرده است: «بازدم مردم، مطابق اول رمضان ۱۳۹۹ هجری بود. امام خمینی چند روز قبل از حلول ماه رمضان با صدور پیامی راهبردهایی در جهت استفادهٔ بهینه از این ماه، خطاب به ائمه جماعات، وعاظ و گویندگان مذهبی ارائه دادند. هر سال رژیم پهلوی جشن هنر را در تابستان و در شیراز برگزار می‌کرد، آیت‌الله دستغیب برای پیشگیری از برگزاری این مراسم، سلسله سخنرانی‌هایی را در شیراز آغاز کرد و شهیدبازریم و شخص شاه را به ویژه در ارتباط با جشن هنر مورد انتقاد قرار داد. وی در یکی از سخنرانی‌های خود اظهار داشت: این شاه نمی‌تواند زمام امور مسلمین را در دست بگیرد، ما چنین روی‌هنزی را محکوم کرده‌ و نمی‌گذاریم اسلالم برپا شود… ماه رمضان فرصت مناسبی برای افشاجری علیه روی رژیم بود و هر روز، تظاهرات ضدحکومتی در خیابان‌ها برپا بود. در تاریخ ۲۸تیر ۱۳۵۷ بعد از سخنرانی آیت‌الله دستغیب در مسجد جامع، مردم به خیابان‌ها ریختند و با پخش هایکی از امام‌خمینی دست به تظاهرات زدند. پلیس دست به تیراندازی زد که در نتیجه آن یک نفر به شهادت رسید. روز پنجم ماه رمضان (۱۳۵۷/۵/۱۹) هم بنا به دعوت آیت‌الله شیخ بهاءالدین محلاتی برای همدردی با خانواده‌های شهدای مردم اصفهان و کازرون، جمعیت زیادی تجمع و پس از اتمام جلسه دست به تظاهرات زدند. پلیس روی آنها آتش گشود که در نتیجه دهها تن مورد اصابت گلوله قرار گرفته و چند تن از آنان شهید و تعداد زیادی هم دستگیر شدند. آیت‌الله محلاتی طی اعلامیه‌ای، آن روز را عزای عمومی اعلام کرد. شورای تأمین استان فارس مساجد نوو جامع شیراز را به عنوان پایگاه اصلی انقلابیون شیراز بست. این اقدام موجب از اعتصاب، تعطیلی بازار و دیگر مساجد و نیز کارگران و کارمندان و دانشجویان را در پی داشت. وسعت و سرعت اقدامات مردمی در نیمه اول سال ۱۳۵۷ رژیم را به این نتیجه رساند که شاید با شدت سرکوب بتوان بحران روزافزون را مهار کرد…»

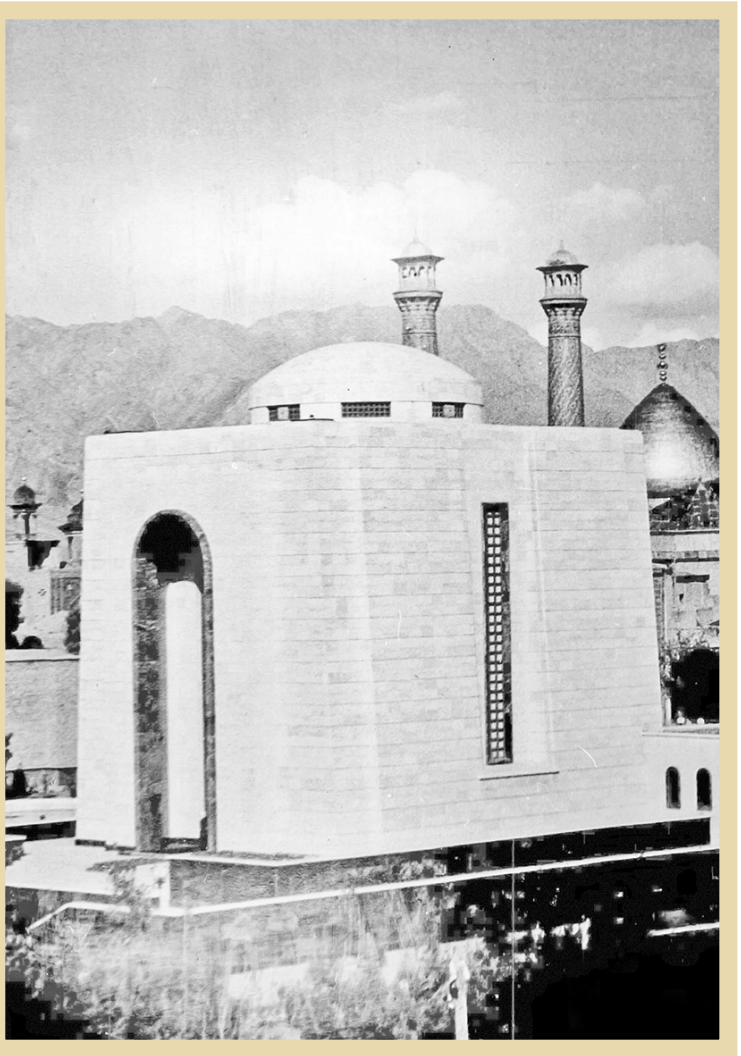
■ **احمد رضا صدیقی**

۴۴ سال پیش در چنین روزهایی، مقبره پهلوی اول که در جوار حرم حضرت عبدالعظیم (ع) در شهرری برپا شده بود، قلمداد می‌شد که **یا پایان پهلویسیسم را نشان می‌داد و جماعت موسوم به سلطنت‌طلب را از بازگرداندن آن رفته به جوی ناامید می‌ساخت.** در مقال بی‌آمده سعی شده است تا براساس پاره‌ای روایت‌ها، چند و چون این واقعه مورد باز خوانی قرار گیرد. **امید** آنکه مفید آید.

■ **بازگرداندن جنازه رضاخان به ایران ۶ سال پس از مرگ**

رضاخان پس از فرار در شهریور ۱۳۲۰، سه سال پیشتر زنده نماند. او در ژوهانسبورگ تسلیم مرگ و پیکر مومیایی شده‌اش به مدت شش سال، در مسجد رفاعی قاهره به امانت گذاشته شد. بالاگرفتن موج نفرت از قزاق پس از خلع وی، مانع از آن شد که شاه بتواند جنازه وی را به ایران بیاورد. در سال ۱۳۲۹ و همزمان با توجه عمومی به نهضت ملی، فرصت را برای دفن قزاق در شهری فرامش ساخت. احمد سبنایی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره چنین روایتی دارد:

«رضاخان پس از اخراج از ایران در شهریور ۱۳۲۰، حدود پنج ماه در جزیره موریس زندگی کرد. پس از گذشت پنج م‌ه‌ه‌ای را به شهر ژوهانسبورگ انتقال دادند. سرانجام نامبرده در ۴ مرداد ۱۳۲۳ هجری خورشیدی، پس از دومین سکنه قلبی در ژوهانسبورگ در گذشت. پس از مرگ پیکسر رضاخان را به صورت مومیایی به قاهره بردند و در مسجد رفاعی به امانت گذاشتند. شمار زیادی از منابع دلیل همان امتناگذاری را پرداخت نشدن مهره به فوزیه همسر مطلقه محمدرضا پهلوی عنوان کردند! برای انجام مراسم رسمی خاکسپاری در مصر، شمشیر طلای رضاشاه که مرصع به گوهرها و سنگ‌های گرانبها بود به قاهره فرستاده شد تا طبق رسوم درباری، پیشاپیش جنازه حمل شود، ولی ملک فاروق این شمشیر گرانبها را بعد از انجام مراسم تشییع جنازه به کاخ سلطنتی برد و مراجعات مکرر هیئت اعزامی ایران برای پس‌گرفتن آن بی‌نتیجه ماند! ماجرای ربوده شدن شمشیر مرصع رضاخان از طرف ملک فاروق، پس از کودتای ضدسلطنتی مصر در سال ۱۹۵۳ در مطبوعات مصر انعکاس یافت، ولی دولت جمهوری مصر نیز مدعی شد، اثری از این شمشیر نیافته است! در اردیبهشت ۱۳۲۹ و هم‌زمان با دوره نخست‌وزیری رجبعلی منصور، قرار شد جنازه رضاخان از مصر به ایران آورده شود و هوایبمائی حامل



مقبره هفتخوان در کنار آستانه مقدس حضرت عبدالعظیم



پهلوی دوم در آغاز قصد داشت تا پدرش را در اعتاب مشهد یا قم دفن کند. در مشهد خاطر کشتار مسجد مر جعیت، حوزه علمیه و جمعیت فدائیان اسلام وجود داشت. این بود که آقای بنی صدر است و شما باید به هر نحو که شده، دست از تخریب بردارید و گرنه مجبوریم طبق مقررات با شما عمل کنیم، یعنی شما را توقیف می‌کنیم. من دیدم که دیگر جای تأمل نیست. لذا گفتم به آقای بنی‌صدر بگویید، هر چه می‌خواهد طبق مقررات انجام دهد و ما هم اینجا هستیم و تا خارج را با خاک یکسان نکنیم، از اینجا مسلح نخواهیم شد. اطراف مقبره را گروه مسلح فدائیان اسلام در محاصره داشتند و پاسداران هم مواظب اوضاع بودند. سرانجام شب فرارسید، ولی ما نتوانستیم مقبره را بخوابانیم، اگرچه خسارت زیادی به آن زدیم و به صورت مخروبه درآمدیم. ساعت حدود ۱۰ شب برای استراحت، محل مقبره را ترک کردم. کمی بعد جناب آقای حاج‌احمد آقا خمینی، برای دیدن مقبره و در واقع برای تقویت روحیه اینجناب، به آنجا آمد و افراد مستقر در آن محل را تشویق کرد و با این عمل خود فهمانند که امام بسا تخریب مقبره مخالفتی ندارند و این امر بی‌اندازه موجب تقویت ما شد…»

■ **می‌خواستیم طرفداران پهلوی را به کلی مایوس کنیم**
آیت‌الله حاج‌شیخ خلخالی اولین حاکم شرع انقلاب اسلامی در بهرجری عملیات تخریب مقبره رضاخان را بر عهده داشت، بعدها درباره نحوه کلید خوردن این حرکت نکات ذیل را خاطر نشان ساخت:
«ما به قدر امام رقتیم و طبق معمول از هر دری سخن به میان آمد و گفته شد: زمان آن فرارسیده است که مقبره پهلوی خراب شود. این ایام مصادف بود با ورود مجدد شاه به مصر. ساعات پانجاه‌دان به شاه، می‌خواست او را در بازگشت به ایران کمک کند، ولی ما می‌خواستیم او و یاران او نشان دهیم که دیگر در ایران هیچ‌گونه ریشه و پایه و خانه‌ای ندارد. یکی از انگیزه‌های ما در خراب‌کردن مقبره پهلوی همین بود و می‌خواستیم طرفداران او در ایران که همچون ستون پنجم عمل می‌کردند، به‌کلی مایوس شوند. ما آن روز به سپاه رقتیم و سرپرست سپاه، امکانات لازم را در اختیار ما گذاشت. ما سوس و سیس به مسجدالرفاعی مصر برده شد. بعدها فرح دببیا، ادعای انتقال جسد رضاخان را تکذیب کرد…»

■ **مقبره یا پایگاه گارد شاهنشاهی؟**
پهلوی دوم در آغاز قصد داشت تا پدرش را در اعتاب مشهد یا قم دفن کند. در مشهد خاطره کشتار مسجد گوهرشاد اما انجام این کار را دشوار می‌ساخت. در قم نیز مشکل از ضلع غربی مر جعیت، حوزه علمیه و جمعیت فدائیان اسلام وجود داشت. این بود که نهایتاً آستان حضرت عبدالعظیم در شهری انتخاب شد. با این همه بقعه رضاخان تنها یک یادمان نبود، بلکه کاربری‌های گوناگونی یافت. در روزهای انقلاب، این مکان به شکل پایگاه گارد شاهنشاهی درآمد! چنانکه خیرگزاری فارس در ۲۰ بهمن ۱۳۹۸ در این موضوع آورد:

«ساختمان و محوطه‌ای که جسد رضاخان در سال ۱۳۲۹ در آن دفن شد، به نام آرامگاه شهرت پیدا کرد. ساختمان دوطبقه‌ای که در شهری و ضلع غربی حرم حضرت عبدالعظیم (ع) واقع شده بود. در طبقه اول، سنگ قبر سیاه و صیقلی رضاشاه روی زمین نصب شده بود و در طبقه دوم نیز سالتی برای اجرای همایش‌ها ساخته شد. آرامگاه او همان ابتدا به یکی از پایگاه‌های گارد ویژه شاهنشاهی در شهری تبدیل شده بود که البته در بحبوحه انقلاب اسلامی، گارد شاهنشاهی به‌صورت ویژه‌ای در آن مستقر بودند. جوانان انقلابی شهری در تاریخ ۱۸ دی سال ۱۳۵۷ تظاهرات کردند و نیروهای ساواک برای اینکه ضرب شستی به اهالی شهری نشان بدهند، بدون اینکه حکم تیر داشته باشند پنج نفر از آنان را به شهادت رساندند…»

منصور و دودمان پهلوی را تحمل کنند. باید به هر وسیله‌ای که شده، مقبره‌های سردمداران کفر و الحاد تخریب شود. مردم لحظه‌به‌لحظه تکبیر می‌گفتند و ابراز شادی می‌کردند. من حدود سه ربع ساعت برای مردم صحبت کردم و سخن حرم مملو از جمعیت شد. با صدور فرمان حرکت به‌سوی مقبره پهلوی مردم بسیج شدند. آنها در همان دقایق اولیه خیلی تلاش کردند، ولی در عمل مشاهده شد که مقبره به‌قدری محکم کارگر نیست. البته مواد منفجره و سایر لوازم را هم تهیه کرده بودیم. از طرف سازمان رادیو و تلویزیون هم آمده بودند تا فیلمبرداری کنند. مردم ستم‌کشیده‌از دست این دودمان، به‌ویژه سالخوردگان حضرت عبدالعظیم بی‌اندازه فعالیت می‌کردند. یکی سنگ‌ها را می‌شکست و دیگری پله‌ها را می‌کند و سوسمی به در و پنجره حمله و خلاصه هر کس کاری می‌کرد. سرانجام کار به گردید و بلدوزر و جرثقیل و وسایل قوی مکانیکی کشید. ساعت حدود ۴:۳۰ بعدازظهر بود که از طرف بنی‌صدر پیام آوردند، منبری براینکه از تخریب مقبره دست بردارید! من اعتنا نکردم، ولی کم‌کم کار جدی شد. سرپرست وزارت کشور نامه رسمی مرقوم و اعلام کرد که دستور از طرف شورای انقلاب و شخص آقای بنی‌صدر است و شما باید به هر نحو که شده، دست از تخریب بردارید و گرنه مجبوریم طبق مقررات با شما عمل کنیم، یعنی شما را توقیف می‌کنیم. من دیدم که دیگر جای تأمل نیست. لذا گفتم به آقای بنی‌صدر بگویید، هر چه می‌خواهد طبق مقررات انجام دهد و ما هم اینجا هستیم و تا خارج را با خاک یکسان نکنیم، از اینجا مسلح نخواهیم شد.

اطراف مقبره را گروه مسلح فدائیان اسلام در محاصره داشتند و پاسداران هم مواظب اوضاع بودند. سرانجام شب فرارسید، ولی ما نتوانستیم مقبره را بخوابانیم، اگرچه خسارت زیادی به آن زدیم و به صورت مخروبه درآمدیم. ساعت حدود ۱۰ شب برای استراحت، محل مقبره را ترک کردم. کمی بعد جناب آقای حاج‌احمد آقا خمینی، برای دیدن مقبره و در واقع برای تقویت روحیه اینجناب، به آنجا آمد و افراد مستقر در آن محل را تشویق کرد و با این عمل خود فهمانند که امام بسا تخریب مقبره مخالفتی ندارند و این امر بی‌اندازه موجب تقویت ما شد…»

■ **تخریب مقبره رضاخان، ۲۰ روز طول کشید**
فرمانده عملیات تخریب مقبره رضاخان، اذعان دارد که اتمام این پروژه ۲۰ روز به طول انجامیده است! این امر نشان می‌دهد که ساختمان مزبور، بسیار محکم ساخته شده بود و احتمالاً برپا دارندگان آن از بیم حمله به این بقعه چنین کرده بودند:

«ها فرمای آن روز نیز مشغول به کار شدیم. البته این بار با دلگرمی بیشتری کار می‌کردیم. در بعضی از جراید درج شده بود که تخریب مقبره پهلوی به تأخیر افتاد و این مطلب را از قول بعضی از کمیته‌ها نوشته بودند، اما ما با جدیت مشغول تخریب شدیم و مردمی که برای زیارت حضرت عبدالعظیم می‌آمدند تا شمع‌های خود ما را تأیید می‌کردند. تعداد بی‌شماری از مردم نیز از تهران برای کمک آمده و فریاد می‌زدند: باید مقبره هر چه زودتر خراب شود. شاید شما ندانید که این مقبره را تا چه حد محکم ساخته بودند! ما آن را مقابل متعلق می‌کنیم و بلدوزر و گریدر و وسایل تخریب عادی، بدان کارگر نبود. سرانجام ما مجبور شدیم که با دینامیت، مقبره را به تدریج خراب کنیم.

هر روز، مهندسین و کارشناسان درجه یک، به‌عنوان متخصص تخریب از کارخانه سیمان ری می‌آمدند و چه بگویم، متجاوز از ۲۰ روز طول کشید تا آن دکور شیطانی فرو ریخت و به‌طور کامل تخریب شد! پس از تخریب، صدای هلهله و شادی از مردم بلند شد و شور و شغف به قدری بود که غیرقابل وصف است. ما در جواب آقای بنی‌صدر در پاسخ، از آقای خلخالی درست‌است. مقبره آیت‌الله شیطانی رضاخان، قطع‌نظر از اینکه جوی دیدگاه بارگاه پرجلالت حضرت عبدالعظیم نبی‌عبدالله (ص) را گرفته بود و مردم نمی‌توانستند از راه دور آن را مشاهده و سلام عرض کنند و صرف‌نظر از اینکه جوی خیابان‌کشی از طرف غرب شهری به طرف شرق و شمال شهر را گرفته بود، تخریب آن یک فایده روانی مهم داشت و آن این بود که دل طرفداران دین و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را شاد و لبریز از سرور کرد. شکر به درگاه خداوند که مرد ما چشم خود دیدند، مقبره سرسلسله دودمان پهلوی در حکومت اسلامی در هم می‌ریزد. من با چشم خود دیدم که در شب حمله به مقبره پهلوی، در میان امواج خروشان مردم اصیل شهری و تهران، فقط دو نفر گریه می‌کردند

روزنامه جوان | شماره ۲۴۷۰ | جوان

و به ما می‌گفتند: چرا این مقبره را خراب می‌کنید! و بعدها معلوم شد که آنها جزو چند صد نفر پرسنلی بودند که به عنوانین جاروکش و رفنگسر و دربان و قساری قرآن و مأمور تشریفات و مفتش و جاسوس در آنجا کار می‌کردند و هر یک حقوق کلانی از بیت‌العمال مسلمین دریافت می‌داشتند. با تخریب این مقبره، روحیه خدایی در مردم زنده شد و برعکس، در بین طرفداران سلطنت و دودمان پهلوی، ایجاد یأس و نومیدی کرد… ما شنیدیم که شاه در قاهره، پس از باخبرشدن از تخریب مقبره دیگر نتوانست روی پای خود بایستد و ناچار شدند او را یکسره به بیمارستان ببرند و سرطان او شروع به فعالیت کرد و سرانجام، به همین مرض از دنیا رفت…»

■ **احمای قبور هزار فامیل در شهری**
عملیات احمای قبور هزار فامیل وابسته به سلسله پهلوی نیز همراه با تخریب قبر رضاخان انجام شد. آیت‌الله خلخالی در ادامه خاطرات خویش به این فقره نیز اشاراتی دارد:

«شاه وقتی مرد، من خدمت حضرت امام رقتیم. جریان را عرض کردم و گفتم: من دلم می‌خواست که شاه در نبرد کشته شود، نه در ذلت بمیرد. امام هم قبول کرد. این احتمال نیز وجود داشت که اگر مقبره بر جای خود باقی بماند، در طول سالیان دراز و در آینده به مزار تبدیل شود. ما به چشم خود دیده بودیم که مردم ساده‌لوح، پس از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع)، بر مقبره ناصرالدین‌شاه قم فاحه می‌خواندند! البته ما دست به کار شدیم و دستور دادیم که سنگ قبر ناصرالدین‌شاه را بکنند تا اثری از مقبره او در کنار حضرت عبدالعظیم نمانده باشد. ما نه‌تنها قبر رضاخان را با خاک یکسان کردیم، بلکه قبر علیرضا پهلوی ابرادر محمدرضاشاه ا و فضل‌الله‌خان زاهدی عامل کودتای ۲۸ مرداد و حسنعلی منصور امضاکنده قرارداد کاپیتولاسیون و مصونیت مستشاران نظامی آمریکا و دهها نفر دیگر از سردمداران فساد را نیز نابود کردیم. آنها با نزدیک‌کردن خود و خانواده خود به دربار، طی سالیان دراز، مردم را به انحطاط کشانده بودند…»

■ **جناز‌های که به‌گاه تخریب، یافته نشد**

اسدالله فصاز دوستان دیرین آیت‌الله خلخالی، در دوران پیش و پس از تصدی حاکمیت شرع انقلاب اسلامی قلمداد می‌شود. وی خاطرات خویش از رویداد تخریب بقعه رضاخان را اینگونه به تاریخ سپرده است:

«قبر رضاشاه را هم که می‌خواستیم خراب کنیم، اعلامیه چاپ و در شاه عبدالعظیم و شهری پخش کردیم. آن روز، اول آقای خلخالی روی سکوی حرم سیدالکریم (ع) رفت و صحبت کرد و کلنگ اول را آنجا زدیم و پس از تلاش بسیار خرابش کردیم، چون خیلی محکم ساخته شده بود. نصف شب دیدیم که سیداحمد آقاخمینی، سی‌حسین آقاخمینی و آسیدمهدی امام جمارانی آمدند. ما در حیاط دراز کشیده بودیم که به آنجا رسیدند. آسیداحمد گفت: آقا گفتند تا اینجا اینجا را صاف تکر درآید، حق نگرند! بروید خانه! اصلاً جنازه‌ای در کار نبود! اما چه بگوید! چند سال پیش، عده‌ای جنازه‌ای را در آورند و الکی گفتند جنازه رضاشاه است! رفیقی داشتیم که همه کارهای شاه عبدالعظیم دست اوست. می‌گفت جنازه‌ای را چند وقت پیش دفن کرده بودند، می‌خواستیم آن یک تکه را ببندازیم، سر صحن. لوذر که آنجاختیم این جنازه‌ها اما ادما یک‌مرتبه مردم سر و صدا را انداختند که جنازه رضاشاه است! ما قبر را که شکافیم، سنگی در آنجا بود مثل وں حمام‌آلبه‌هایش ر ابراز ر زده و روکش مطلا انداخته بودند. یک کلاه داشت. در را که برداشتم، داخلش هیچی نبود! آن سنگ را برداشتم و آوردیم بغل دفتر. مرحوم حاج‌احمد آقا قدربیان با من خیلی دوست بود و به من هم خیلی خاکش کردند و رفقا کسی که با او رفته بود، درویش مسلک و اسمش شاه اسماعیل بود. او با پدرم خیلی دوست بود و گفت همان جا مرد و فاش کردند و صدایش را در نیابردند! آرامگاه را هم شاه ساخت که سران و رؤسای جمهور کشورهای دیگر می‌آیند، یک جایی باشد که آنها را ببرد و تاج گل بگذارند! درواقع آوردن تابوتی به اسم رضاخان و ساختن مقبره، یک کار سمبلیک بود…»